

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در بحث اول که مرحوم شیخ در باب کبیره بودن دروغ بود، وارد بحثهای دیگر فقهی هم شدند. یک بحثش راجع به دروغ در هزل است.

البته قبل از ایشان مسئله خلف وعد را نوشتند. ما عرض کردیم چون استاد هزل را قبل از آن آورده، حالا متابعت استاد کردیم، مخالفت با شیخ.

بحث دروغ در هزل را مطرح بکنیم. دیروز وقت ما گذشت به بیان وضع برخورد ما با روایت و ادله نقلی و آن منظومه فکری که دیروز توضیح دادیم.

راجع به مسئله به اصطلاح دروغ در حال هزل و در حال شوخی و مداعبه، یا خود اصلا مداعبه و مسئله مزاح، در لغت عرب این که من دیدم مصدرش مزح و مزاح است. حالا من خیال می کردم سابقا مزاح است مصدرش است. لکن چون تصریح شده به ذم میم حالا همان عربی اش را می گوئیم؛ چون در اینها مزح یمزح مزحا و مُزاح، مصدر را مُزاح گرفتند با تصریح به ...

عرض کنم که این مطلب خود این مطلب که دروغ در صورت شوخی در مجموعه به اصطلاح ادله شرعی و معارف دینی ما، یک اصلی از زمان رسول الله (ص) دارد، از پیغمبر (ص) دارد.

یک روایتی است از پیغمبر اکرم (ص) که آن روز آقایان خواندند، حالا من دو مرتبه با دقت بیشتری خدمتان عرض می کنم. این روایتی است که از پیغمبر (ص) در باب و بعدها از غیر پیغمبر (ص) یعنی کلامی است که از غیر پیغمبر (ص) هم نقل شده، اختصاص به رسول الله (ص) ندارد.

آنچه که از پیغمبر (ص) نقل شده یک حدیث معروفی است که پیغمبر (ص) سه چیز را خیلی تأکید کردند که انجام داده نشود. این البته این حدیث پیغمبر (ص) سه خانه در بهشت، یکی در بالای بهشت یکی در وسط و یکی هم در آخرهای بهشت، این در میان مصادر ما و مصادر اهل سنت، دو جور آمده است. در میان مصادر ما حالا اول مصادر خودمان را عرض می کنیم بعد می رویم روی مصادر اهل سنت.

در کتاب وسائل در ابواب احکام العشره که من توضیح دادم ابواب العشره خیلی مناسب با فقه نیست. صاحب وسائل می خواسته چون مخصوصا کافی در اصولش نه در فقهش، ابواب باب العشره و کتاب العشره دارد، می خواسته آن روایت را بیاورد به هر حال. در ذیل باب حج آورده است. کار خوبی است. علی ای حال بعد از اینکه ایشان اقسام حج و مواقیت و آداب سفر را دارد متعرض ابواب العشره شده است.

به این چایی که دست من هست مال مرحوم آقای ربانی جلد به اصطلاح هشت است. ابواب العشره باب ۱۳۵ حدیث شماره ۷ و ۸. در شماره ۷ که مرحوم صدوق این هر دو حدیث از منفردات صدوق است. جای دیگر نیامده است. در کتاب صدوق یک متنی دارد که این شماره ۷ است، که عرض کردیم سندش بد نیست تا موسی بن قاسم، بعد محمد بن سعید، حالا محمد بن سعید بن قزوان کوفی است. ایشان یکی از روایات سکونی است. البته سابقا کرارا عرض کردیم در درجه اول راوی معروف کتاب سکونی نوفلی است که شاید مثلا نزدیک هفتاد درصد، شصت و هفتاد درصد روایات را نقل کرده، و با درجه دوم که نسبتا هم بالاست اما خیلی مثل ایشان نیست فاصله اش زیاد است، پنج شش درصد و هفت درصد، مرحوم عبدالله بن مغیره است. بعد از آن هم تقریبا می شود گفت همین محمد بن سعید است. و ما عرض کردیم وقتی یک راوی زیاد از یک راوی نقل می کند و می دانیم که کتابی بوده، بعید نیست اینها نسخه باشد. این بعید نیست. البته احتمال هم دارد روایت مفرد باشد. ما عرض کردیم کرارا و مرارا آنچه که الان ما داریم، مخصوصا در این کتب ما با این سند، علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی از کتاب سکونی است. شواهدش را اقامه کردیم.

عبدالله بن مغیره عن السکونی هم احتمال هست که کتاب سکونی باشد، لکن اخیرا با تأملاتی که کردیم به نظر می آید که نه مرحوم عبدالله مغیره در کتابهای فقهی اش این روایت را آورده، دقت می کنید؟ نه اینکه یک نسخه ای از کتاب سکونی بوده به روایت عبدالله بن مغیره. این یک نکته ای است که ما اصطلاحا اسمش را می گذاریم تحلیل فهرستی. این که نسخه شناسی بکنیم خیلی موثر است به نظر ما در نتیجه گرفتن.

محمد بن سعید قزوان هم خب انصافا عده ای روایت دارد. هنوز خیلی واضح واضح نیست که ایشان نسخه ای شاید هم به هر حال چون روایت یک شخصی روایت زیاد داشته باشد احتمال نسخه هست. به هر حال این روایتی که در اینجا آمده طبق این تفصیلی که ما الان عرض کردیم اجمالا، از نسخه مشهور سکونی نیست. اصولا اصحاب دیگر ما مثل مرحوم کلینی یا شیخ طوسی یا خود صدوق، در جای

دیگر از آن نسخه مشهور سکونی نقل نکردند. خب طبیعتا این یک مقدار خصوصا روی مبنای تحلیل فهرستی می آورد ارزش روایت را پایین. یا مثلا در کتابش نقل کرده یا روایت مفرد بوده شفاها نقل کرده است.

در این روایت مبارکه که حالا همه اش را نمی خوانیم که از کتاب سکونی است. البته نسبت به رسول الله (ص) داده شده، در کتب عامه هم هست. در این، این سه تا خانه را برای یک نفر قرار دادند، لمن ترک المراع و ان کان محبا، مجادله نکند، بحث نکند، بحثهای جدلی نکند، حتی اگر بر حق باشد. حالت مراع و مجادله نداشته باشد. این روایت هم در کتب اهل سنت هست. این یک متن است. خیلی الان روی این متن ما مانور نمی دهیم چون مربوط به ما نحن فیه نمی شود.

یک متن دیگری هست از این روایت که این شماره هشت اینجا زده ایشان، نوشته و فی الخصال عن خلیل بن احمد سجستی. ایشان از مشایخی است که اهل سنت است. من عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا عده ای از بزرگان ما امثال صدوق و بعدها امثال شیخ طوسی، امثال شیخ مفید، مخصوصا صدوق در این جهت بیشتر. حالا چون شیخ طوسی بغداد بوده بالاخره بغداد، یکی از عجایب این است که اینها اگر یک مقداری از مصادر اهل سنت نقل کردند، روایتهای اهل سنت، سعی کردند حضور پیش مشایخ عادی داشت باشند؛ یعنی اجازه شان استادشان از مشایخ معروف نیست. به نظرم شاید ابا می کردند پیش مشایخ معروف بروند.

و لذا سر این که غالبا مشایخی را که صدوق از اهل سنت از ایشان نقل می کند، مشایخ درجه یک نیستند. همه درجه دو و سه و چهار و پنج هستند. به اصطلاح ما مثل آخوندهای شهرستان مثلا. فکر می کنم صدوق رضوان الله تعالی علیه نظر مبارکش این بود که یک اتصال سند بشود، یک اجازه داشته باشد. خیلی دنبال مباحث حدیثی مصطلح نبودند. خوب دقت می کنید؟

آن وقت نتیجه این چه شده؟ چون این یک نکته ای است این را چند بار عرض کردم، من بعضی از نکات مهم را کرارا عرض می کنم. این نتیجه اش این شده که وقتی حدیث را از این مشایخ درجه دو و سه و چهار و پنج نقل کردند، در آن حدیث مشکل پیدا می شود. سند و متنا مشکل پیدا می شود. و این مخصوصا الان که می دانید دیگر، حتما مطالعید اهل سنت مدتهاست دیگر کتابهای ما را با دقت می خوانند. یکی یکی بررسی می کنند. این الان برای ما مشکل درست می کند. چون آنها می گویند که مثلا شیعه احادیث ما را مشوه کردند. اینها حدیث بلد نیستند، خراب کردند، راست هم هست دیگر. خیلی از احادیث اهل سنت که الان در کتابهای ما آمده، من چند بار عرض کردم در کتاب کافی کم داریم، در کتاب تهذیب در ابوابی مثل میراث و اینها نسبتا زیاد است، در کتاب صدوق در مثل فرض کنید فقیه خیلی کم

است. در کتابهای دیگر صدوق مثل خصال و امالی و مخصوصا خصال، نسبتا زیاد است. در کتاب امالی شیخ مفید هست. در کتاب امالی شیخ طوسی هست. در کتب شیخ طوسی توی تهذیب یک مقدار هست. که اینها با سند ذکر شده است.

اینها همه مشکل دارند. خیلی توش مشکل دار زیاد است. یا اسم تصحیح شده، یا سند خراب شده، یا متن خراب شده، و عرض کردیم مخصوصا این قسمت هایی که الان در مثل کتاب وسائل آمده، مخصوصا که دیگر الان دارند وسائل را با تحقیق چاپ می کنند یا مثل جامع الاحادیث، خوب است در حاشیه اش این مطالب توضیح داده بشود، یک دفاع بشود. و بیشترش احتمال دارد، یعنی دو احتمال اساسی دارد؛ یکی اینکه مرحوم صدوق درست نوشته، این نساخ فی ما بعد بین ما و صدوق اینها خراب کردند. مثلاً همین جاسند دارد که اسماعیل بن اسید، در صورتی که این اسماعیل بن اسید نیست، در خود صدوق در چاپی خصال اسماعیل بن امیه هست. حالا اسماعیل بن امیه هم احتمال دارد کس دیگری باز باشد. حالا عرض می کنم.

یک مشکلی هست این مشکل فقط این روایت نیست. این را خیلی دقت بکنید. یا کسی که می خواهد جامع الاحادیث بنویسد، یا کسی که تحقیق وسائل می کند یا این کتابها تحقیق می شود، اینها را در هامش بیاوریم و توضیح بدهیم. اینها دو تا احتمال اساسی هست. یکی اینکه نسخه صدوق در اصل درست بوده، آن که به ما رسیده در اثر کتاب و نساخی که بودند آنها خرابی ایجاد کردند. احتمالش هم هست واقعا.

یک احتمالش هم این است که نسخه ای که در اختیار صدوق بوده، نسخه مغلوپ بوده است. چون وقتی از مشاهیر تلقی حدیث نکرد، نسخه های درجه دو و سه است. به هر حال این را ما باید الان درستش بکنیم انصافا. خصوصا اگر بخواهیم اضافه بکنیم چون گاهی اوقات یک حدیث واحد را از چند تا صحابه دارند، مطلبش یکی است، الفاظش فرق می کند. اگر آنها را اضافه کنید دیگر خیلی نور علی نور می شود.

علی ای حال این حدیث را ایشان از خلیل بن احمد سجستی، در ذهنم نیست که الان حتی سنی ها هم راجع به این چیزی گفته باشند. عن ابی العباس سراج، حالا طبقه بعضی به این اسم هم می شناسم، نمی دانم این شخص الان کدام یکی از آنهاست. عن قتیبه، قتیبه از مشهور است؛ یعنی ما عرض کردیم کرا را در کتاب مرحوم صدوق و دیگران، مثلاً حدیث یکی دو طبقه اش معلوم است که مشایخ درجه دو و سه هستند، یک دفعه می آید روی مشایخ. این قتیبه استاد بخاری است. این قتیبه که اینجاست، ایشان استاد بخاری است و از اجلایشان است به اصطلاح.

عن دیروز خواندیم این قرعه، این قرعه است، قرعه بن سوید است. من پیدا کردم. البته عده‌ای از بزرگان نشان توثیق کردند، بیشتر تضعیف کردند این قرعه را که در اینجا وارد شده است.

عن اسماعیل بن اسید، به این عنوان که پیدا نکردیم. در نسخه خصال مطبوع اسماعیل بن امیه، این چرا تکه است، از بزرگان نشان هم هست، از بنی امیه هم هست، نسبش به بنی امیه بر می‌گردد. لکن در وفاتش نوشتند ۱۴۴ - ۱۴۳ زمان امام صادق (ع) است ایشان. اگر این باشد بعید است این شخص از صحابی نقل بکند. چون دارد عن جبلة الافریقی ان رسول الله (ص) قال، آن اگر باشد یک سقطی باید داشته باشد چون بعید است او از صحابه نقل بکند.

آن وقت به عنوان جبلة افریقی هم پیدا نکردیم در صحابه. یک جبلة بن سعید است یا عمر است، این در آفریقا رفته و برگشته، اما خودش آفریقایی نیست. احتمال می‌دهم شاید جبلة افریقی این باشد. من احتمال دادم؛ یعنی در اسد الغابه ابن اثیر شخصی را به عنوان جبلة افریقی، چند تا هم هستند جبلة در اصحاب رسول الله (ص). جبلة افریقی نداریم. احتمال می‌دهم همین شخص باشد، رفته آفریقا و برگشته به او افریقی گفتند.

علی ای حال این حدیث الان بر می‌گردد به اسماعیل بن اسید یا امیه و احتمال دارد چیز دیگری باشد هیچ کدام نباشد؛ چون این خیلی مشکل است خوردنش به یک صحابه، خود صحابی هم مشکل دارد. حالا ممکن است اسم دیگری تصحیف شده، جبلة افریقی تصحیف شده، اسم دیگری باشد، تا آن جایی که من نگاه کردم، اگر آقایان مصادر اهل سنت دارند، در کتاب کنز العمال که من نگاه کردم شاید هفت مورد، هشت مورد، این حدیث را نقل کرده است. شاید بیش از ده مصدر. از کتاب صحاح سته‌شان هم دارد؛ ابی داود دارد و نمی‌دانم ابن ماجه دارد، ابن ماجه یا یکی دیگر، بله ابن ماجه دارد، یعنی آدرسی که این داده، تبرانی زیاد، از تبرانی نقل می‌کند. در هیچ کدام از این اسانید اسم جبلة نیست. اگر آقایان نگاه بکنند که ببینند در کامپیوتر در هیچ کدام از آن اسانید به جبلة منتهی نمی‌شود. به نظرم انس است، نمی‌دانم ابو حریر، چند نفری از صحابه هستند، و خیلی هم عجیب است ما اول ذهنمان بود که این حدیث ضعیف است، الان پیش ما با این سند آمده که مشکل دارد خب، خواهی نخواهی مشکل دارد. لکن در میان مصادر اهل سنت با اسانید متعدد آمده و چون این کتاب البانی پیش من نبود، سلسله الاحادیث الصحیحه، فکر می‌کنم البانی تصحیحش کرده باشد. روی قواعد عرض می‌کنم. اگر کتاب البانی توی این کتابها هست سلسله الاحادیث الصحیحه این متن را اگر پیدا کنید اینکه آیا متعرض شده یا نه؟

علی ای حال فعلا این سند حدیث در نوشته‌های ما به هم ریخته است، یعنی وضع روشنی ندارد. این که می‌گفتم عرض می‌کنم که احتیاج دارد، اگر اسماعیل بن امیه باشد که در نسخه مطبوع است یکی باید در واسطه باشد، بعید است بدون واسطه.

علی ای حال من چون آن روز عرض کردم که سندش روشن نیست، بعد که مراجعه کردم دیدم اسانید فراوانی دارند. شاید هفت هشت مورد است.

این متن این طوری است؛ قال انا زعیم، حالا زعیم بیت یا زعیم بیت فی اعلی الجنة و بیت فی وسط الجنة و بیت فی ریاض الجنة، البته ریاض دارد، چیز دیگر هم دارد، ریاض الجنة لمن ترک الکذب و ان کان هازلا؛ البته بیشترش و ان کان مزاحا، مزاحا هم دارد یعنی با مزاح و شوخی.

ولمن حسن خلقه، یا حسن خلقه، هر دو درست است. علی ای حال چون آن روز گفتیم این حدیث ثابت نیست، در مصادر اهل سنت خیلی سند دارد و از صحابه متعدد دارد. از این جبله ندیدم، از چند نفر دیگر آجا دیدم. چون البته کتاب کنز العمال سند را کامل نقل نکرده، ناقص آورده، لکن همان صحابی اخیر را آورده است. لکن علی ای حال با کثرتش و با تعدد صحابه احتمال می‌دهم حدیث بین اهل سنت ...

نداریم در این دستگاه‌های کامپیوتر مال کتاب البانی را؟ چون من خود کتاب را ندیدم، سلسله الاحادیث را... نسبتا توی این کتابهای که مثلا راحت کرده مراجعه را برای تصحیح همین کتاب است؛ چون یک جا آورده ایشان، سیزده جلد است، احادیث صحیح را یک جا آورده و احادیث ضعیف را هم در هفده جلد آورده است. چون بحث هم کرده بعد از آن که کی آورده کی نیاورده، اشکالاتی اگر باشد بحث کرده و سعی کرده جواب بدهد.

پس انصاف البته در مصادر ما این حدیث مبارک در مصادر ما از طریق اهل بیت (ع) الان نداریم جز نسخه سکونی. و در نسخه سکونی این کذب نیست. در نسخه سکونی فقط یکی است. ترک المراع. عرض کردیم در کتب اهل سنت هم که نگاه کردم، چند متنش را نگاه کردم، در عده‌ای از متونش فقط ترک المراع است. کذب نیست. یعنی ما دقیقا دو تا نسخه که اینجا داریم، خود سنی‌ها هم دو تا نسخه دارند.

س: مراع می‌شود وجه اشتراکی با کذب اشتباه شده؟

ج: نه مراعات تنها آمده. در نسخه مراعات آمده بعد کذب و حسن خلق. یعنی توی روایت ما دو تا روایت داریم، یکی روایت سکونی است که از امام صادق (ع) نقل می‌کند.

عرض کردیم کرارا و مرارا آن که به ذهن ما الان در مورد کتاب سکونی می‌آید این است. آن که به ذهن ما، حالا با حسن ظن به سکونی؛ چون عرض کردم سنی‌ها متفقند بر تکذیبش به اینکه کذاب بوده است. حالا ما حسن ظن، بگوییم حالا تضعیف سنی‌ها ارزش ندارد. حسن ظنی ما به سکونی داشته باشیم معظم روایات ایشان از جاهای دیگر است. یعنی نمی‌خورد. ما احتمال دادیم خیلی حسن ظن داشته باشیم سکونی مجموعه‌ای از روایات حالا به اشکال مختلف جمع کرده، امام (ع) آنها را تأیید کرده باشند. احتمالش که این است. بالاترین درجه احتمال که این تأیید هم احتمال تقیه توش دارد. اما اینکه امام صادق (ع) این مقدار حدیث را، چون کتاب سکونی کتاب نسبتاً کبیری است، این همه حدیث را به این شخص فرموده باشند، و یکی از آنها، یعنی سکونی شاید بالای نود و هفت هشت درصدش منحصر به خودش است، اصلاً تعابیرش مال خودش است. خیلی بعید است امام صادق (ع) مطالبی بفرمایند که فقط همین آقا نوشته باشند. مثل زراره و محمد بن مسلم، خیلی عجیب است باور کردنش خیلی مشکل است. فعلاً تصدیقش برای مشکل است.

س: نجاشی و اینها چه می‌گویند درباره‌اش

ج: ساکت است ایشان.

علی ای حال قداما که ساکت هستند دیگر، بعدی‌ها به خاطر اینکه شیخ گفته عمل الاصحاب از آنجا استفاده کردند. آقای خویی هم به خاطر اینکه در کامل الزیارات در تفسیر علی بن ابراهیم هست. دقت فرمودید؟

و این که شیخ ادعا کرده عمل اصحاب را به روایت سکونی. ما راجع به سکونی چون همین پارسال بود، بنا بود در دوسه سال یک بار صحبت بکنیم. نمی‌دانم ده جلسه صحبت کردیم مفصل جهات مختلف ایشان را عرض کردیم. و تواریخش را تاریخش را مفصل آوردیم نمی‌خواهد دیگر متعرض بشویم.

علی ای حال کیف ما کان همچنان که ما دو تا روایت داریم، آنها هم دو تا دارند. و مضمونش یکی است. که یک خانه در بالای بهشت و وسط بهشت و باغهای بهشت، توی یک روایت فقط مراعات ذکر شده، در یک روایت مراعات و کذب و حسن خلق، سه تا آمده است. ما هم اینجا سه تا داریم.

در این که سه تاست، و لمن ترک الکذب و ان کان هازلا، و از عجایب کار این است که فقط هم منحصر این دو تا در کتاب صدوق آمده است. یکی در کتاب توحید آمده که آن مراعات تنهاست. یکی هم در کتاب خصال به تنهایی آمده که این به اصطلاح کذب توی آن است. در هیچ جای دیگر ما این حدیث را نداریم، این حدیثی که الان... اما سنی ها فراوان دارند.

س: استاد البانی آورده

ج: کی آقا؟

س: البانی، حدیث را در سلسلة الاحادیث صحیحه

ج: صحیحه آورده؟

س: بله،

ج: عرض کردم گفت و تظننت و ظن الاعمی عین الیقین؛ فکر کردم که با می گویم سندها را نگاه نکردم، لکن کثرتش و مصادر را که

نگاه کردم گفتم قاعدتا البانی این را باید تصحیح کرده باشد. قاعدتا، عرض کردم، اسنادش را درست نقل کرد... ظن ۲۰:۲۶

بله بفرمایید، حدس مان درست بود. از کی نقل می کند؟

س: یک جا می آورد که انا زعیم، یک جا می گوید

ج: نه مصدر صحابی اش را اسماء صحابی را می آورد؟

س: از... فان المعروف فی حدیث غیره ۲۰:۴۴ و فی ذلک احادیث عن ابی عمامه و انس بن

ج: ابی عمامه زیاد است، ابی عمامه بیش از بقیه است. حالا اسمش را برد یادم آمد. تا حالا یادم نبود. الان که ایشان اسمش را آورد.

بیشتر اسانید به ابی عمامه بر می گردد.

انس هم هست، به نظرم شاید ابو حریره هم شاید باشد، نیست؟

ابی عمامه و انس

س: اتفاقا ۲۱:۱۲

ج: خب حالا آن را ولش کنید.

به هر حال جبله را من ندیدم. در این اسانید که من دیدم. البته شاید جای دیگر باشد، حالا کنز العمال ناقص کرده باشد. اسم این شخص جبله افریقی را من ندیدم. یک مقدار ما می خواهیم توضیح بدهیم که زمینه های یک فکر... البته این زعیم بیت فی اعلی الجنة و فی وسط الجنة و فی ریاض الجنة، انصافا می خورد به اینکه مسئله، مسئله اخلاقی باشد.

س: معاض بن جبل هم هست

ج: هان معاض هم هست، معاض بن جبل هم هست. راست است.

حالا این جبله کیست من نمی فهمم. هنوز تطبیقش نکردم. علی ای حال کیف ما کان این مقدار حدیث، من می خواهم آن سلسله تاریخی،

س: آقا این مرد بوده، جبله

ج: جبله که اسم مرد است دیگر

عرض کنم خدمتان این راجع به این قسمت.

بحث دیگر این است که از عده ای از صحابه و تابعین هم و صحابه هم نقل شده. در کتب اهل سنت از عمر هم نقل شده، به نظرم از ابن عمر هم نقل شده است. از علی بن ابیطالب (ع) هم نقل شده در مصادر ما. این را هم من یک وقتی مفصل صحبت کردم دیگر حالا اشاره فقط می کنم، یک چیز غریبی است یک روایات خیلی لطیفی هست که خیلی مضامین قشنگ و بعضی هم جنبه حکم حکومتی دارد. ماها از علی بن ابیطالب (ع) به سند معتبر داریم یا حالا غیر معتبر، سنی ها هم عین آن از عمل نقل می کنند. این هم از عجایب کار است. نمی فهمیم این چیست، چرا این جور شده؟ ماها از امیر المومنین (ع) داریم آنها از عمر دارند.

این راجع به حدیث رسول الله (ص). ببینید وقتی زمینه از زمان رسول الله (ص) شد، خب این می تواند در فقه اسلامی تأثیرگذار باشد.

عرض کردم در روایات آنها از عمر هم آمده و در روایات ما از امیر المومنین (ع) آمده است. لکن این هم یکی از عجایب است، نسبتا بد نیست سندش، نسبتا نمی خواهم بگویم خوب است، نسبتا می شود کارش کرد، لکن مرحوم نهج البلاغه مرحوم سید رضی در نهج البلاغه نیاورده، خیلی هم عجیب است. این هم برای ما تعجب آور بود. دقت می کنید؟

س: ببخشید ابن جبلة همان جبلة بن عمر انصاری نیست؟

ج: چرا گفتم من

س: می گویند ساکن بوده، ساکن مصر بوده، برگشته

ج: نه می گوید ذهب الى افريقی ورجع

س: اینجا توی استیعاب نوشته

ج: نه من اصدا الغابه نقل می کنم، استیعاب را نگاه نکردم

س: استیعاب می گوید ساکن مصر بوده

ج: من احتمال دادم، خودم هم گفتم اگر ضبط را گوش کنید عرض کردیم این جبلة عمر می گویند که این می خورد او باشد چون به

آفريقا رفته

س: اینجا می گوید ساکن

ج: بله احتمال دادم، خود من هم احتمال دادم اما آنجا نمی گوید جبلة العمر الافريقی. به عنوان افريقی نمی گویند.

خود من عرض کردم این مطلب را لکن من از اصدا الغابه این طور فهمیدم که آفريقا رفته و برگشته، ایشان باشد. احتمالش هست چرا،

اما الان آن وقت یک مشکل دارد که آن آقایی که از ایشان نقل می کند اگر ۱۴۴ باشد اگر اسماعیل بن امیه باشد خیلی بعید است معاصر

امام صادق (ع) بلکه اواخر امام صادق (ع) و از صحابه نقل بکند. فوق العاده بعید است، فوق العاده.

علی ای حال این راجع به حدیث در مصادر اولیه اش در بین دنیای اسلام. و اما توی روایات ما عرض کردیم به پیغمبر (ص) نسبت داده

نشده، الکذب و ان کان هازلا، از امام صادق (ع) یا امام باقر (ع) به پیغمبر (ص) نسبت داده نشده لکن از امیرالمومنین (ع) ما داریم. در

این کتاب وسائل جلد هشت که دست من هست، صفحه ۵۷۷ باب ۱۴۰ ابواب العشرة، دو تا متن ما از امام به اصطلاح امیرالمومنین (ع)

داریم. یکی همان شماره دو است که آن روز هم خوانده شد، این را مرحوم کلینی نقل می کند.

عرض کردم تعجب آور برای ما است که چرا مرحوم رضی نقل نکرده؟ خیلی از چیزهایی که ایشان نقل کرده تقریباً شبیه همین سند

است. خیلی عجیب است برای ما. قبل از مرحوم کلینی حالا چون کلینی با سند نقل کرده، قاعدتاً تاریخش را به هم می زند. مرحوم کلینی

عن عدة من اصحابنا، که کرارا عرض کردیم میانشان ثقات است البته افراد مجهول هم هست. عن احمد که مراد احمد برقی است، عن ابیه، برقی پدر، عن القاسم بن عروه، فکر می کنم بعدها دیدم استاد ظاهرا بعدها هم قاسم بن عروه برنگشتند. در یک کتابشان نوشتند قاسم بن عروه توثیق... بد نیست، می شود قاسم بن عروه بغدادی است می شود قبولش کرد.

عن عبد الحمید طائی که ایشان ثقة است، استاد هم به یک راه دیگر توثیقش کردند لکن احتیاجی به آن راهها ندارد. عن اسبغ بن نباته که عرض کردم انصافا ابهام دارد. و مخصوصا از عجایب این است که اسبغ را شیخ در اصحاب امیر المومنین (ع) و امام حسن (ع) نقل کردند. حتی بعضی از این رجالی ها مثل مرحوم مامقانی نوشتند که ایشان چیزی که راجع به مقتل سید الشهداء (ع) دارد اخباری است درباره سید الشهداء (ع) و الا ایشان عاشورا را درک نکرده، مقتل سید الشهداء را درک نکرده است.

مرحوم آقای تستری اشکال می کند که خیلی از روایتی که از ایشان حدیث نقل کردند خیلی متأخر هستند. در حقیقت این اشکال هست. آقای تستری با این نحوه اشکال نقضی نمی تواند اشکال وارد بکند. و راست هم هست این اشکال هست. من آن روز اشکال کردم در عبد الحمید طائی از اشکال خودمان برنگشتیم. به هر حال بعد معلوم شد که اشکال توسعه دارد. حالا در حوزه های ما رسمش این است که وقتی یک مطلبی می گوئیم یکی اشکال نقضی می کند، جواب نقضی، جواب نقضی توسعه اشکال است، جواب که نیست. مثلا می گوئیم عبد الحمید طائی که در اصحاب ابی الحسن الکاظم علیه السلام چطور از اسبغ نقل بکند؟ می گوید فرض کنید مثلا ابو الجارود هم همین طور، او هم نقل کرده، آن هم اشکال، این توسعه اشکال است. یعنی خود من تا حالا فکر می کردم ابو الجارود ایشان را درک کرده است. حالا که مراجعه کردم تازگی همین دیروز بود در قاعده فقه، روی ابو الجارود هم اشکال پیدا کردیم. نه اینکه مثلا بگوئیم عبد الحمید طائی که ادرك الکاظم (ع) چطور روی عن اسبغ، خب ابو الجارود هم، چون ابو الجارود بعد از موسی بن جعفر (ع) وفاتش است. به اصطلاح عده ای از اصحاب ما هستند که اصطلاحا ما بین ۱۵۰ تا ۱۶۰ وفاتشان است. یکی هم همین ابو الجارود است. خب یعنی زمان موسی بن جعفر (ع) را درک کرده ایشان.

آقای تستری جواب دادند که خب عده ای که از ایشان نقل کردند، همین طور هستند، متأخر هستند مثل ابو الجارود. این جواب نقضی تصادفا من که خواندم دیدم که این جواب نقضی ایشان اشکال را مستحکم تر کرده است. این که اشکال جواب داد، خب ابی الجارود هم مشکل دارد دیگر. انصافا اسبغ بن نباته که شیخ تا اصحاب امام حسن (ع) قبول کرده، در اصحاب امام حسین (ع) هم نیآورده، خیلی بعید است که ابو الجارود از او نقل بکند.

س: اسبغ را گفتند از معمرین بوده،

ج: نوشتند عمر بعده، بعد امیر المومنین (ع) لکن

س: نوشته بودند از ۱۰۱ به بعد متوفی شده، پس اگر امام باقر (ع) مثل ابی الجارود روایت کردند نمی شود دیده باشند این را؟

ج: نخیر، نه آن ۲۶:۲۸ کس دیگری را نوشت، مصطلح دیگری است، حالا وارد آن بحث نشویم. سالی برای ایشان ننوشتند وفاتش را.

در مصادر ما تا امام حسن (ع) آمده، احتمالا بیشتر باشد بعید هم نیست. اما به هر حال این چیز غریبی است که در مصادر ما لا اقل او را جزو اصحاب حضرت سجاد (ع) هم ننوشتند چه برسد به حضرت باقر (ع). در مصادر ما ننوشتند در این مصادری که ما داریم.

س: بعد از ۱۰۱ از مصادر ۲۸:۵۷

ج: نه نوشته مات کان من الثالثه. آن ثالثه آن اصطلاح دیگری است. فهمیدم شما چه میفرمایید. آن دیگر من چون وارد تفصیل بحث

نمی خواهیم بشویم.

علی ای حال تا حالا پیش ما اشکال ایشان کم بود، حالا که دیدیم این آقای مرحوم آقای تستری می خواهد به مرحوم مامقانی اشکال بکند اشکال ما بیشتر شد. خود ابو الجارود هم مشکل دارد. ولذا خیلی احتمال قوی می دهیم که شاید نسخه ای از اسبغ نقل می شده. دقت می کنید؟ یعنی اگر بخواهیم جواب حلی بدهیم، نه اینکه توسعه اش بدهیم بگوییم این آقا هم اصحاب امام موسی بن جعفر (ع) است، چطور این آقا نقل کرده؟ خب اشکال قوی تر می شود. خیلی بعید است کسی که بین ۱۵۰ و ۱۶۰ وفاتش است، از کسی که لا اقل در مصادر ما حتی جزو اصحاب امام حسین (ع) نوشته نشده، چه برسد به اصحاب حضرت سجاد (ع) و حضرت باقر (ع). خیلی مشکل است عبد الحمید طائی از ایشان بخواهد نقل بکند خیلی مشکل است.

لکن من احتمال می دهم البته فعلا خود من با این مقداری که نگاه کردم، باید یک مقدار بیشتر جریان تاریخی، احتمال می دهم شاید نوشتاری معروف بوده به مال اسبغ. یک نوشتاری بوده به نام مثلا کتاب اسبغ، و شاید هم مؤید این مطلب این روایت را مرحوم برقی این جور آورده، برقی همین روایت را آورده کمی هم فرق می کند. مرحوم برقی این جور گفته: و فی رواية الاسبغ بن نباته، سند نقل نمی کند. و فی رواية... احتمال می دهم حالا غیر از اینکه عبارت برقی هم مؤید است، آن که فعلا ذهن ما ابتدائا آمد و همان ذوق رجالی خودمان و حدس رجالی خودمان، شاید اسبغ نوشتاری داشته که این اصحاب امام کاظم (ع) از آن بتوانند نقل کنند یا اصحاب امام باقر (ع).

س: یعنی کتابی داشته؟

ج: بله کتابی بوده، نوشتار، مجموعه، که برقی هم می گوید فی روایة اسبغ. احتمال می دهم نوشتاری نقل شده که تا زمان برقی هم در اختیار ایشان قرار گرفته. خود کتاب را مستقیم نقل کرده است. احتمالی که من می دهم این بود. حالا شاید مثلا مشهور بوده چندین نفر از آن نقل کردند. اگر چندین نفر نقل کردند دیگر شبهه تحریف و تصحیف باشد از بین می رود. یکی ابو الجارود، یکی همین عبد الحمید طائی است، و الا انصافا مشکل دارد. به لحاظ طبقه مشکل دارد مگر به لحاظ فهرستی درستش بکنیم.

قال قال امیر المومنین علیه السلام لا یجد عبد طعم الايمان حتى یترک الکذب هزله و جدہ؛ البته مرحوم آقای خویی و شیخ و دیگران تمسک کردند که این حدیث ظاهرش در اخلاقیات و مراتب کمال باشد. چون طعم الايمان دارد.

علی ای حال اما در کتاب برقی این طور آمده، برقی عادتاً از کتاب مرحوم کلینی عادتاً ضعیف تر است. اولاً ایشان اسم سند را برقی برده، این سند در برقی نیست. در برقی هم دارد لا یجد عبد حقیقة الايمان به جای طعم الايمان. به جای حتی یترک، حتی یدع الکذب هزله و جدہ. یدع زیبا تر دیده می شود. علی ای حال در نسخه برقی حدیث این طور آمده، می شود حدیث را اجمالاً قبول کرد، بگوییم نسخه ای بوده مشهور از اسبغ. بد نیست این حدیث. مثل آن حدیثی که ...

پس دقت کردید چطور طبقه آمدم جلو؟ پس آنچه که از رسول الله (ص) نقل شده در مصادر عامه و در مصادر ما ضعیف است، این پیش آنها ثابت است. بعد از رسول الله (ص) از امیر المومنین (ع) این سند بد نیست. باز یک سند دیگری از امیر المومنین (ع) که عرض کردیم مرحوم شیخ صدوق منفرداً در کتاب امالی خودش که اینجا تعبیر به مجالس کرده، عن احمد بن محمد بن یحیی، همان که اول بحث اصول هم امروز حدیث رفع از ایشان آوردیم، توثیقی ندارد مگر همین که استاد صدوق و جزو مشایخ است.

ببینید غیر از استاد صدوق بودن ما مقدار زیادی از احادیث الان و حتی فهارس اصحاب داریم که توسط ایشان به ما رسیده. شاید این وجه بد نباشد، این وجهش از بقیه وجوه بهتر باشد. یعنی در کتاب شریف نجاشی مخصوصاً آنجایی که ابا عبدالله ابن شاذان قزوینی زیاد نقل می کند، اخبرنا ابن شاذان قزوینی، خیلی هایش از همین احمد است، عن احمد بن محمد. انصافش حس می کند انسان که ایشان جزو مشایخ حدیث است. اما جزو مشایخ بزرگ نیست به هر حال. این هست، اجمالاً هست اما تفصیلاً نه.

عن ابیه که جزو اجلاء طایفه است. یعقوب بن یزید که جزو اجلاست، فوق العاده جلیل القدر است. زیاد بن مروان ۴۷: ۳۳ با اینکه ایشان به اصطلاح واقعی است قبول قبول است. عن ابی وکیع، ابی وکیع ما در کتب اربعه هم داریم از ایشان حدیث داریم. آقای خویی

اسمش آقایانی که کتاب معجم مرحوم استاد را دارند جلد ۲۲، من بعضی از نکات را می گویم چون اینها ممکن است به این زودی پیدا نشود. در جلد ۲۲ اسم این کتاب را بردند ابی وکیع، نوشتند مثلاً در فلان کتاب، نمی دانم تهذیب است کافی است، یکی یا دو تا روایت از ایشان هست، چیزی نوشتند. ابی وکیع را ایشان در جلد ۴ به نام جراح، جراح بن ملیح، اسم این جراح بن ملیح است. چون آقای خویی نوشتند که این جراح است من عرض می کنم. این ابی وکیع، چون وکیع به اصطلاح از بزرگان علمای اهل سنت است. یک اشکالی بعد رویش کردند، فوق العاده یعنی جزو ائمه شأن است. فوق العاده تجلیل های عجیبی از ایشان هست، و در صحاح است. جزو بزرگان است وکیع. پدرش جراح است اسمش، جراح بن ملیح یا ملیح جراح، آن وقت به پدرش ابو وکیع هم می گفتند. پسر فوق العاده جزو اجلای شأن است بین اهل سنت لکن پدر خیلی نیست. بعضی توثیق کردند شاید بشود گفت بیشتر در او تأمل کردند تضعیفش کردند. به هر حال یک مقداری قابل قبول است آن طور ضعیف ضعیف نیست در بین اهل سنت. اسمش هم جراح بن ملیح است. عرض کردم آقای خویی در جلد سه یا چهار، حالا من تردید دارم، اسم جراح را آوردند. این جراح را باید ایشان می نوشتند، شاید ملاحظه فرمودند. باید می نوشتند که این کنیه اش ابو وکیع است. در ابو وکیع هم باید می نوشتند که ایشان جراح است، اسمش جراح است.

البته یک ابو وکیع دیگر هم اهل سنت دارند به نام عنتره، عنتره بن فلان، این او نیست. قطعاً او نیست. این همین پدر وکیع است که از بزرگان ائمه شأن است.

عن ابی اسحاق سیبسی، این از سیبسی است و سیبسی بطن من حمدان، از حمدانی های یمنی و مرد بزرگواری است. البته عده ای از اهل سنت تضعیفش کردند لکن پیش ما جزو به اصطلاح اصحاب مرحوم اسبغ و حارث به عمر و به نظرم بعد از فوت حارث هم همسر ایشان ازدواج می کند همین ابو اسحاق. عبدالله بن عمر است اسمش. مرد بزرگواری است قابل قبول است. حارث هم که پیش ما فوق العاده، حارث عبدالله اعور حمدانی. این هر دویشان حمدانی هستند. از عشیره حمدان.

و این دو تا هر دو کوفی هستند. ظاهراً ابو وکیع هم کوفی است. زیاد هم کوفی است. یعقوب بن یزید بغدادی است. از آنجا بعد می آید به قم، حدیث بعد قمی می شود. بعدی هایش قمی هستند.

این حدیث هم خیلی خراب خراب نیست. حالا به هر حال قابل مناقشه توش دارد. اما اجمالاً می شود قبولش کرد.

عن علی قال لا یصبح من الکذب جدا ولا هزل؛ پس معلوم شد که غیر از رسول الله (ص) از امیر المومنین (ع) هم نقل شده. البته هر دو سند قابل مناقشه است، مناقشاتش هم روشن شد برایتان. اما انصافا می شود اجمالا قبولش کرد. این راجع به چون این حدیث را قاعدتا ما باید بخوانیم.

ولا ان یعد احدکم صبیبه ثم لا ینفی له؛ این هم خلف وعد است. حالا انشاء الله بحث بعدی ما.

ان الکذب ینهدی الی الفجور و الفجور ینهدی الی النار؛ این قسمتش را هم با اختلاف نسخ سابق خواندیم درباره کبیره بودن کذب. و ما یزال احدکم یکذب حتی یقال کذب و فجر؛ این داریم ما هم کذب فجر داریم، حتی یکتب عند الله کذابا هم داریم الی آخر حدیث. این حدیث دومی که ما به اصطلاح از امیر المومنین (ع)، عرض کردم در مصادر عامه از عمر هم نقل شده همین شبیه همین متن. این هم خیلی عجیب است. مثلا لا یجوز، به نظرم در کتب اهل سنت، لا یجوز عبد حقیقه الایمان حتی همین یدع الکذب، هزله و جدّه س: چرا عجیب است مگر نمی گویند هر فضلی را برای آقا امیر المومنین (ع) ذکر کردند آنها تراشیدند

ج: بله چرا احتمال دارد، نه می گویم، این هم ما ریشه هایش را هم پیدا کردم، نه غیر از معلوم، ما ریشه های تاریخی آن را هم پیدا کردیم. در کتاب غارات، نقل می کند جلد دو غارات اصلا تصریح می کند که نامه امیر المومنین (ع) به معاویه نوشت، معاویه گفت این خیلی علم کثیر کلام ابی الحسن (ع)، بعد گفت که این را به مردم نگویند، چون مردم مفتون به علی بن ابیطالب (ع) می شوند. بعد گفت بگویند که اینها این نوشته هایی که امیر المومنین (ع) پخش کرده مال ایشان نیست، اینها مال ابوبکر است. بعد پسر ابوبکر، محمد به ایشان داده، اینها مثلا در یک خزانه ای بوده... غرض در آنجا تصریح می کند که این اصلا جعل شده، نه عمدا این کار شده، و از سر اشتباه نیست. یعنی اصلا دستگاه بنی امیه عمدا این کار را کردند. و این خیلی هم آثار دارد. من بعضی جاها گفتم یک حدیث خیلی مفصل، نسبتا حالا حدیث خوبی است از عمر نقل کردند که به شریح نوشته در باب قضا، ما هم داریم، اصلا این کتاب معروف ابن قیم که واقعا کتاب خوبی هم هست، اعلام الموقعین، تقریبا شرح همین نامه عمر است. که این اصلا مال عمر نیست، مال علی بن ابیطالب (ع) است. و جاهای دیگر. این روی تاریخش کار بشود خیلی موثر است. آن طرفش هم داریم. یعنی بعضی از اعمال را به امیر المومنین (ع) نسبت دادند که خیلی بعید است. مثلا در کوفه یک شخصی بوده که شراب فروشی، فرستادند دکانش را آتش زدند. این را ما اولین بار از عمر داریم. شخصی به نام رُشید، رشید که داشت عمر فرستاد... یعنی آن طرفش هم داریم، خیلی عجیب است احتمال می دهیم که این کارهایی هم که عمر انجام داده مثلا گیر کردند که با ضوابط در نمی آید آمدند به علی بن ابیطالب (ع) هم همان کار را نسبت دادند. این قسمت زندگی امیر المومنین (ع)

بررسی خاصی میخواهد. این تا حالا این باب باز نشده، هم این طرفش، هم آن طرفش، این یک بررسی خاص و نکات خاصی دارد که خیلی به نظر من مطالب روشن می کند.

حدیث دیگری که در اینجا داریم حدیث به اصطلاح به قول ایشان مرسله سیف بن عمیره چون آن روز خواندیم. سندش خوب است تا سیف بن عمیره یا عمیره حدثه عن ابی جعفر. قال کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول لولده اتقوا الکذب الصغیر منهم و الکبیر فی کل جد و هزل؛ این هم ما داریم.

پس معلوم شد که راجع به بحث صغیر و کبیر، بحث جد و هزل را به اینجا به لحاظ سندی تمام بکنیم. معلوم شد که این حدیث ریشه هایی از زمان رسول الله (ص) دارد. البته ریشه های زمان رسول الله (ص) درست به توسط ائمه به ما نرسیده، حالا نمی دانیم چرا؟ ریشه هایی در روایات امیر المومنین (ع) دارد که انصافا می شود قبولش کرد. اجمالا هم شواهد دارد، و بعد هم از حضرت سجاد سلام الله علیه. آن روایت به استثنای آن ارسال اخیرش خوب است. یعنی از امام باقر (ع) نقل شده است. دیگر ما بعد از این نداریم. روشن شد از نظر تاریخی؟

چون من عرض کردم که در میان ائمه ما دیروز این قاعده را گذاشتیم مثل حضرت سجاد (ع) و مثل حضرت باقر (ع) چون در دوران تابعین بودند، گاهی اوقات آن چیزی که در جامعه اسلامی مطرح می شده، اینها گفتند. پس این مطلب در جامعه اسلامی که کذب هزل و جد، روشن شد؟ در عصر تابعین توسط حضرت سجاد (ع) هم گفته شده که ناقل آن هم حضرت باقر (ع) است. اما از خود امام باقر (ع) نداریم، از امام صادق (ع) به بعد هم نداریم. از خود امام صادق (ع). احتمال هم دارد که شاید مثلا برداشت فقهی می خواسته بشود، به هر حال اما و لذا به نظر ما می آید که انصافا آن وقت این مال اوایل کار است. می آید مراحل بعدی تدوین ما. در مراحل تدوین ما قرن سوم که کتاب محاسن باشد، داریم. قرن چهارم هم داریم، اوایل قرن چهارم و اواخر قرن چهارم. لذا انصافا انسان احساس می کند شواهد قبول روایت زیاد است.

البته متأسفانه در بحث فقهی نیامده است. در بحث های اخلاقی بوده و این بحث را هم من دیگر برای اینکه تکمیل بکنم، تا آنجایی هم که من دیدم اصلا در بحث های فقهی اهل سنت، فعلا که پیدا نکردم، اما در کتاب غزالی، در کتاب احیاء علوم الدین غزالی در ذیل به اصطلاح خود کذب نه، در ذیل توریه، توریه را در کتب اهل سنت، غالبا تعبیر به معاریض می کنند. ما هم داریم. معاریض گوشه و کنایه زدن، به اصطلاح فارسی می گوئیم گوشه زدن، کنایه زدن. معارض داریم. بعد ایشان در ذیل آن بحث معاریض خود به اصطلاح غزالی در

این کتاب احیاء علوم الدین جلد سه که آن روز عرض کردم در صفحه ۱۴۹، ایشان این طور دارد بحث، بعد می گوید المعارض تباح لغرض الخفیف کتطبیق قلب الغیر بالمزاح، گوشه و کنایه، مثلاً یک شوخی می خواهیم بکنیم، مثلاً بگوییم این آقا چقدر فیلسوف است مثلاً، ...

و اما الکذب الصریح، فتوای ایشان، اما انسان در مقام معاریض و مقام شوخی صاف صاف دروغ بگوید. و لو مقام شوخی است. کما فعله نعمان الانصاری مع عثمان فی قصه الضریر، بله حالا آن قصه ای که نقل کردند. آخر از او پرسیدند این کیست، گفت این فلانی چشمش کور بود، شروع کرد یک حرفهایی زدن، بعد معلوم شد سرشان کلاه گذاشته، این می گوید این جایز نیست. و اما الکذب الصریح خوب دقت بکنید، یعنی وقتی که بحث فقهی از جنبه اخلاقی آمده به فقهی، بین این دو تا فرق گذاشتند. اگر خیلی سبک باشد واضح است، مثلاً دارد شوخی می کند. اما اگر کذب صریح باشد لا یجوز و کما یعطی لهم ناس من ملاعبة الحمقى، با افراد ساده لوح مثلاً می گویند آقا به این می گویند بلند شو برو آنجا مثلاً فلان خانم گفته مثال ایشان، رغبت فی تزویجه، دروغ گفتیم، بدبخت می رود آن طرف مشکلات درست می شود، فان کان فیه ضرر یعدی الی ایذاء قلب فهو حرام؛ دقت فرمودید؟ چون شبیه این تفسیر را هم شیخ یا آقای خوبی دارد. دقت می خواهم وضع فقهی روشن می شود.

من اول از عبارت به اصطلاح بحث فقهی که، ایشان بر می گرداند که اگر آن کان ضرر یعدی الی ایذاء قلبه فهو حرام؛ لکن سابقاً گفتیم که در باب کذب نمی خواهد به ایذاء، کذب فی نفسه حرام است.

و ان لم یکن الا لمتأیته، می خواهد با او شوخی بکند، فلا یوصف صاحبها بالفسق؛ نمی گوییم این آقا فاسق است. و لکن ینقص ذلک من درجه ایمانه؛ روشن شد کیفیت جمعش؟ فاسق نمی شود، این لا یجد عبد طعم الايمان؛ اخلاقی است. این از نظر روحی و اخلاقی تنقص درجه پیدا می کند.

س: اگر توریه کند

ج: اگر توریه کند و مثلاً می خواهد سعی دارد شوخی بکند یک چیزی به او بگوید، ایذاء نباشد این هم درجه اش را می آورد پایین.

قال علیه السلام لا یکمل للمرء الايمان حتی، این متن را ما نداشتیم. حتی یحب باخیه ما یحب لنفسه و حتی یجتنب الکذب فی مزاحه؛ دقت کردید؟ و حتی یجتنب... آن وقت این عرض کردیم این چایی که ما داریم در حاشیه اش استخراج احادیث کرده. ایشان گفته این حدیث تا اینجایش حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه، در بخاری هست و در مسلم هست.

و اما حتی یترک الکذب فی مزاحه؛ این را دارقطنی آورده در یک کتابش. یعنی صدر حدیث صحیح است، این ذیل، این را دارقطنی آورده. بعد گفته قال احمد بن حنبل منکر. احمد بن حنبل هم این را قبول نکرده است. دقت فرمودید؟ ایشان در اینجا این جور نقل می کند. و حتی یجتنب الکذب فی مزاحه، تعجب است که آن روایت را نیاورده، روایت ۴۶:۵۱ نیاورده است. غرض این روایت حتی یجتنب الکذب فی مزاحه، ایشان آورده و لکن و ظاهرا قبول کرده اما در هامش از احمد بن حنبل نقل کرده منکر.

پس اجمالا این حدیث را می شود قبول کرد. تا اینجا انصافش آن بحث اول کار انصافا شواهد کثیر بین اهل سنت و پیش ما از امیر المومنین (ع) که کاملا واضح است. چون آن روایت مرسله سیف، چون سیف جزو اجلای اصحاب است، جدا جلیل القدر است. می شود اجمالا قبول کرد. شواهد قبول روایت زیاد است. البته در کتب اصحاب در بحث فقه نیامده است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین